

نجمه موسوی زاده چرخ خیاطی راروی میز کوچکی قرار داده است تا مسلط تر کار کند. با دقت زیاد پارچه های سبز و سفید و قرمز را به هم می دوزد. وقتی پرچم سه رنگ کشورمان زیر دستش قرار می گیرد، زیر لب صلوات می فرستد. چون اعتقاد دارد این پرچم مقدس است و حرمت دارد. گاهی جایش را به مادرش می دهد تا او هم در این مسئولیت اجتماعی مشارکت کند. کمی آن طرف تر، فاطمه در بین هیاهوی بازی خواهر و برادر کوچک ترش، با دقت پارچه ها را برش می زند. آن قدر وسواس به خرج می دهد تا پارچه در یک خط و تمیز برش بخورد. اینجا منزل پدری عطیه حسینی است؛ بانوی ساکن محله شهید بهشتی که در همسایگی خانه پدرش زندگی می کند. او پس از شنیدن خبر شهادت قائد امت اسلامی، به شکل جهادی پای کار آمد تا با دوخت پرچم و بیرق عزاء، دل بستگی به کشورش را نشان دهد. او که زنی دهه شصتی است، در این مسیر تنها نیست و مادر و دخترش نیز همراهش هستند تا هرکدام به سهم خود قدمی در راه اعتقاد اتشان بردارند؛ سه نسل در کنار یکدیگر ایستاده اند تا در راستای آرمان هایشان گام بردارند.

روایت همدلی و اتحاد مادر
دختر و نوه در دوخت پرچم ایران

نسل به نسل خدمت به وطن



حضور در
فعالیت های
اجتماعی از کودکی

عطیه خانم در آستانه چهل سالگی قرار دارد. او صحبت هایش را از دوران کودکی اش شروع می کند؛ همان موقع که در مراسم روضه هفتگی خانه شان کمک دست مادرش بود؛ «پدرم مادر آدم های بسیار معتقدی هستند. یادم است هر چهارشنبه در خانه مان مجلس روضه برپا بود. از طرفی، روز شهادت امام رضا^(ع) پدرم خرج می داد و چون مادرم اصالتاً یزدی است، هیئتی از یزد را دعوت می کرد تا مهمان ما باشند.»

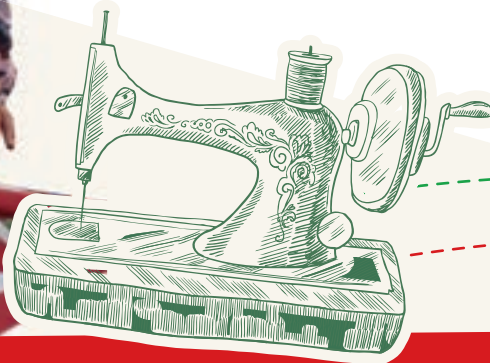
پیش از اینکه به سن تکلیف برسد، همراه مادرش به مسجد محله می رفت و در برنامه های مختلف حضور داشت. همین موضوع باعث شد وقتی در رشته حقوق دانشگاه قبول شد، عضو بسیج شود و با ایده های نو برنامه های مختلفی را برای دانشجویان بسیجی برگزار کند؛ «چند دوست خوب هم پیدا کردم. اکنون سابقه دوستی ما نزدیک بیست سال است و هنوز هم برای هم فکری برگزاری برنامه های فرهنگی دور هم جمع می شویم.»

گوش به فرمان
رهبر شهید

عطیه خانم سال های زیادی است که به مسجد حضرت زینب^(س) می رود و عضو پایگاه بسیج است. او مادر پنج فرزند است. با وجود این، هیچ وقت دست از فعالیت های فرهنگی و حضور در اجتماع برنداشته است؛ «دختر بزرگم، فاطمه، چهارده سال دارد و دو پسر،

امیر حسین و علی، دوازده و ده ساله هستند. چند سال پیش که رهبر شهید انقلاب به فرزندآوری توصیه کردند، من و همسرم تصمیم گرفتیم دوباره بچه دار شویم.» محمد حسن متولد آذر ۱۴۰۱ است و عاطفه در آذر بهشت ۱۴۰۳ به دنیا آمد و این گونه خانواده آن ها هفت نفره شد. عطیه خانم می گوید: برخی اطرافیان می گفتند داشتن بچه زیاد سخت است و هزینه دارد، ولی ما از یادم محمد حسن توانستیم خانه دار شویم و زمانی که عاطفه را باردار بودم، خانه مان را عوض و بهتر کردیم.

عطیه خانم و همسرش دل در گرو رهبر شهید انقلاب داشته اند و همواره در زندگی شان تلاش کرده اند به رهنمودهای ایشان عمل کنند. او از روزی می گوید که خبر شهادت قائد امت اسلامی را شنیده است؛ «موقع سحر بود که همسرم تلویزیون را روشن کرد و خبر را شنیدیم. همان جالباس پوشیدیم و به حرم امام رضا^(ع) رفتیم. مادر و پدرم و بچه هایم هم همراه ما بودند. وقتی جمعیت داخل صحن را دیدم که چطور آشک می ریزند و بر سر و صورت خود می زنند، با خودم گفتم نباید فقط به گریه کردن اکتفا کنیم.» از طریق مسجد با خبر شد که قرار است شب در میدان شریعتی اجتماع مردمی در خون خواهی رهبر شهید برپا شود. او که همراه همسرش در اجتماع حضور داشت، فهمید که تعداد پرچم هایی که مردم به دست گرفته اند، کافی نیست. از طرفی متوجه شد قرار است در مسجد حضرت زینب^(س) پرچم بدوزند.



مجاور آقا پذیرایی می کرد؛ «این ایده پس از سفر به کربلای معلی در ذهن من و همسرم جرقه زد. وقتی دیدیم که چطور از زائران حرم امام حسین^(ع) در مسیر پیاده روی از بعین پذیرایی می شود، با خودمان گفتیم سال هاست در کنار ولی نعمتمان زندگی می کنیم، اما چرا چنین کاری انجام ندادیم؟»

او حیوانات آتش را در خانه می پخت، پیاز داغ و نعنا داغش را هم درست می کرد، سپس وسایل را با اجاق گاز و قابلمه و ظروف یک بار مصرف به سمت حرم در نزدیکی مغازه پدرش و هوش می برد تا بتواند از گاز مغازه استفاده کند؛ «همین که قابلمه را روشن می کردم و مواد را داخلش می ریختم، افراد مختلفی می آمدند و آتش را هم می زدند و صلوات می فرستادند.»

برخی زائران و مجاوران مبلغی کمک می کردند تا این حرکت عطیه خانم ادامه دار باشد؛ «تا بستان و پاییز پارسال این کار را انجام دادیم، تا اینکه هوا کمی سرد شد و رفت و آمد سخت بود. سپس هم جنگ پیش آمد، ولی در نظر داریم باز هم تکرارش کنیم، چون حال و هوای بسیار خوبی داشت.»

ایران و بیرق عزاد و ختند و تحویل مسجد دادند؛ فاطمه خیلی کمک دستم بود. هم در برش و دوخت پرچم کمک می کرد، هم خواهر و برادر کوچک ترش را سرگرم می کرد.» عطیه خانم از اولین شب اجتماع مردمی تا این لحظه هر شب همراه خانواده اش در اجتماع حضور داشته و سعی کرده است فرزندانش را به گونه ای در برگزاری مراسم شریک کند؛ «چند شبی که به اجتماع رفتیم، دیدم افراد زیادی نذورات خود را می آورند و توزیع می کنند. من هم یک شب آورده و خرما بردم. چند شب هم با کمک بچه ها پیراشکی درست کردیم و بردیم.»

سابقه او در پذیرایی از مردم در مناسبت های مختلف فقط در اجتماع مردمی خلاصه نمی شود. عطیه خانم پارسال شب های جمعه همراه همسرش در نزدیکی حرم امام رضا^(ع) دیگ آتش یا عدسی می گذاشت و از ۳۵۰ زائر و

تداعی
راهپیمایی اربعین
در جوار حرم امام
مهربانی ها

۳ نسل در کنار
هم

عطیه خانم می دانست که به خاطر بچه های کوچکی که به امور خانه نمی توانند در مسجد برای دوختن پرچم حاضر شود، ولی دلش آرام نمی گرفت. او می خواست در کنار وظایف مادری، کاری هم برای وظایف اجتماعی و دینی اش انجام دهد؛ «بخشی از پارچه هایی را که برای دوخت تهیه شده بود، به خانه آوردم تا در کنار بچه ها پرچم بدوزم. مادرم که در همسایگی ما زندگی می کند، تا متوجه این موضوع شد، به کمکم آمد.»

از طرفی، فاطمه، دختر بزرگ تر عطیه خانم که شور و شوق مادرش را می دید، با وجود اینکه هیچ سر رشته ای از خیاطی نداشت، داوطلب کمک به مادر در برش و یادگیری شد تا کار دوختن پرچم ها زودتر پیش برود. و این گونه شد که سه نسل مختلف کنار هم قرار گرفتند. آن ها در ماه مبارک رمضان در مدت دو روز هشتاد پرچم بزرگ